

Hope, Resistance, and Freedom in the Poems of Hāfez and Shāmlou¹

Katayoon Khajavi¹, Mohammad Taghi Biglar², Ahmad Karimi³

1. PhD., Student, Department of Persian Literature, Chalous Branch, Islamic Azad University, Chalous, Iran.

katayoonkhajavi@yahoo.com

2. Assistant Professor, Department of Persian Literature, Chalous Branch, Islamic Azad University, Chalous, Iran

(Corresponding author). m.t.biglar@gmail.com

3. Assistant Professor, Department of Persian Literature, Chalous Branch, Islamic Azad University, Chalous, Iran. karimi@iauc.ac.ir

Abstract

The purpose of the present research is to review the themes of hope, resistance, and freedom in the poems of Hāfez and Shāmlou. Statement of the problem focused in this research is: what political-social concepts were considered by the two well-known Iranian poets (Hāfez from the classic period and Shāmlou from the contemporary era having two different poetry styles) as fundamental and what perception did they present of those concepts? The research relies on the hypothesis that from the view of Hāfez and Shāmlou, fundamental concepts constructing a society involve "hope", "resistance", and freedom" and that the poet's duty in presenting hopeful elements is to encourage the community to resist, fight, and attempt for bringing about freedom in society. In this regard, using Victoria Alexandre's reflection theory, the outlook of the two above-mentioned poets on their society back then was analyzed, relying on fundamental political concepts of "hope", "resistance", and freedom". The findings of the present research show that both poets are idealist, reformist, and concerned about society and that their poetry is not merely abstract and imaginary, but rather social change and transformation matter to them.

Keywords: Hāfez, Shāmlou, Hope, Resistance, Freedom, Political Poem.

1. Received: 2021/11/22 ; Revised: 2021/12/31 ; Accepted: 2022/02/04 ; Published online: 2022/06/22

DOI: 10.22034/sm.2022.547694.1816

© the authors

<http://sm.psas.ir/>

Publisher: Political Studies Association of the Seminary



امید، مقاومت و آزادی در اشعار حافظ و شاملو^۱

کتایون خواجهوی^۱، محمدتقی بیگلر^۲، احمد کریمی^۳

۱. دانشجوی دکتری، گروه ادبیات فارسی، واحد چالوس، دانشگاه آزاد اسلامی، چالوس، ایران. katayoonkhajavi@yahoo.com
۲. استادیار، گروه ادبیات فارسی، واحد چالوس، دانشگاه آزاد اسلامی، چالوس، ایران (نویسنده مسئول). m.t.biglar@gmail.com
۳. استادیار، گروه ادبیات فارسی، واحد چالوس، دانشگاه آزاد اسلامی، چالوس، ایران. karimi@iauc.ac.ir

چکیده

هدف پژوهش حاضر بررسی مضامین امید، مقاومت و آزادی در اشعار حافظ و شاملو است. مسئله‌ای که پژوهش حاضر بر آن تمرکز دارد این است که دو شاعر نامدار ایران (حافظ از دوره کلاسیک و شاملو از دوره معاصر با دو قالب متفاوت شعری) چه مفاهیم سیاسی - اجتماعی را در شمار مفاهیم بنیادین در نظر می‌گرفتند و هر یک از آن‌ها چه ادراکی از آن مفاهیم را بازنمایی می‌کردند؟ پژوهش بر این فرضیه حاضر استوار است که از منظر حافظ و شاملو مفاهیم بنیادین سازنده جامعه عبارتند از «امید»، «مقاومت» و «آزادی» و رسالت شاعر در بازنمایی عناصر امیدساز، تشویق جامعه به مقاومت و مبارزه و تلاش برای تحقق آزادی در جامعه است. در این راستا با استفاده از نظریه بازنمایی ویکتوریا الکساندر، نگاه دو شاعر به جامعه زمان خود، با اتکاء به مفاهیم بنیادین سیاسی «امید»، «مقاومت» و «آزادی» تحلیل می‌شود. دستاورد پژوهش حاضر این است که هر دو شاعر آرمان‌گرا، دغدغه‌مند و تحول‌خواه می‌باشند و شعر این دو شاعر صرفاً شعری انتزاعی و در فضای تخیل نیست، بلکه تغییر و تحول اجتماعی از منظر دو شاعر اهمیت دارد.

واژه‌های کلیدی: حافظ، شاملو، امید، مبارزه، آزادی، شعر سیاسی.

۱. تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۰۹/۰۱؛ تاریخ اصلاح: ۱۴۰۰/۱۰/۱۰؛ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۱۱/۱۵؛ تاریخ انتشار: ۱۴۰۱/۰۴/۰۱

۱. مقدمه

شاعر با شعرش برای زمانه‌اش آینه‌داری می‌کند. این آینه‌داری ابتدا در قامت بیان حالات یک جامعه است، سپس وضعیت مطلوب را برای جامعه تصویر کرده و در نهایت مسیر رسیدن به آن را ترسیم می‌کند. شاعر در کنار این امر امکان تهییج و برانگیختگی مخاطب خود را نیز دارد. آثار ادبی به ویژه شعر از قابلیت انتقال مفاهیم و ایجاد فهمی بین‌الذهانی از این مفاهیم برخوردار است. هنگامی که شاعر به سراغ مفاهیم سیاسی می‌رود، می‌تواند مفاهیم را معنادار نماید، ماهیت این مفاهیم را برای جامعه‌اش روشن نماید و وضعیت حال و آینده را برای مخاطب روشن نماید. مفاهیم سیاسی جهت معنادارشدن برای عموم جامعه، نیازمند پل‌های ارتباطی است و آثار ادبی می‌توانند این نقش را ایفا نمایند. ارزشمندی یک مفهوم در نزد شاعری در زمان معاصر و یا دوران قدیم و کلاسیک می‌تواند ما را به نبض جامعه رهنمون سازد. مسئله پژوهش حاضر این است که در اشعار دو شاعر بلند آوازه ایران‌زمین یعنی حافظ شیرازی و احمد شاملو، سه مفهوم بنیادین و بی‌بدیل در جامعه‌سازی و سیاست یعنی «امید»، «مقاومت» و «آزادی» چگونه بازنمایی می‌شوند. نقطه وصل پژوهش حاضر به لحاظ نظری را می‌توان مشابه نظریه بحران توماس اسپریگنز^۱ دانست (Spragens, 1976). اسپریگنز نظریه‌پرداز سیاسی را شخصی می‌داند که بحران را شناسایی کند، ریشه‌های آن را کشف نماید، وضعیت مطلوب را ترسیم کرده و مسیر دستیابی به وضعیت مطلوب را در قالب نظریه بیان نماید. اگر بخواهیم اشعار این دو شاعر ایرانی را در این قالب سیاسی و با اتکاء بر روش تحلیل محتوا تفسیر نماییم، می‌توان گفت که هر دو شاعر در این امر کامیاب بوده‌اند که به عنوان فرضیه این پژوهش در نظر گرفته شده است. پژوهش حاضر بر نشان دادن این کامیابی متمرکز بوده و بدین منظور هر سه مفهوم را از دریچه دو شعر مورد واکاوی قرار می‌دهد. در ادامه به صورت کاملاً متمرکز و براساس تفسیری ادبی، به این مفاهیم پرداخته می‌شود.

۲. نظریه بازنمایی، مبنایی برای تحلیل جامعه‌شناختی شعر

ویکتوریا الکساندر در شمار دانشمندانی است که تلاش کرده که میان هنر و جامعه ارتباط برقرار نماید و این امر را از طریق ارائه نظریه «بازنمایی» که در کتاب «جامعه‌شناسی هنرها»^۲ ارائه شده، به انجام

1. Thomas A. Spragens

2. Sociology of arts

رسانده است. ویکتوریا الکساندر سه رویکرد در باب رابطه هنر و جامعه را بررسی می‌کند. رویکرد نخست روایت و بازتاب صرف است. در این رویکرد هنر به علم تاریخ نزدیک می‌شود و صرفاً در یک فضای روایت‌گری قرار می‌گیرد. رویکرد دوم بر بیان روابط میان جامعه و به اصطلاح بیان شاکله‌های جامعه است. در این رویکرد هنر به تاریخ تحلیلی نزدیک می‌شود، یعنی به این پرسش می‌پردازد که چه روابطی بین افراد و اعضای جامعه وجود دارد. مثلاً مفهومی مانند خشونت طی چه ساختاری در جامعه تولید می‌شود. در رویکرد سوم که رویکرد انتخابی ویکتوریا الکساندر است، هنر هم روایت‌گر است، هم روابط بین پدیده‌ها و شاکله حاکم بر آن را بیان می‌کند و هم سعی دارد چگونگی تغییر در این روابط را بیان کند. این امر از طریق بازنمایی جامعه در اثر هنری روی می‌دهد (Alexandr, 2021: p.11-49). از منظر الکساندر، مسیر درستی که یک اثر هنری می‌بایست طی کند، اینگونه است که نخست جامعه زمان خود را روایت کند، دوم شاکله‌های سیاسی- اجتماعی حاکم بر جامعه را بازتاب دهد و کنش‌های مبتنی بر آن را در یک صورت‌بندی مشخصی نشان دهد، و در نهایت یک معنا را از آن استخراج کند. بر این اساس، کاربرد نظریه بازنمایی در شعر حافظ و شاملو به این صورت است که هر دو شاعر فضای کلی جامعه را روایت می‌کنند، اما صرفاً روایت‌گر نیستند، بلکه تقاضا برای تغییر و تحول در جامعه را در قالب مفهوم «امید» به تصویر می‌کشند. نقطه مطلوب یعنی دست یازیدن به «آزادی» را نشان می‌دهند و مسیر رسیدن به این نقطه مطلوب را از طریق «مقاومت و مبارزه» نمایان می‌سازند. به بیان دیگر، تحلیل ادبی مفاهیم سیاسی، نه تنها فهم شاعر از این مفاهیم را روایت می‌کند، بلکه ایستارهای ادراکی بر جامعه زمان شاعر را نیز بازنمایی می‌نماید. پرسشی که الکساندر به آن پاسخ می‌دهد این است که آیا هنر وظیفه ساخت فرهنگ را نیز دارد؟ یعنی در بازنمایی‌های خود آیا فرهنگ عامه را نیز متأثر می‌کند یا خیر؟ الکساندر بر این باور است که آثار ادبی از آکادمی و دانشگاه‌ها به جامعه سر ریز می‌شود و در ابعاد مختلفی، فرهنگ را متأثر می‌نماید. بازنمایی‌هایی که آثار ادبی انجام می‌دهند، به صورت مستقیم در ابعاد مختلفی از فرهنگ، حتی بخش‌های تجاری مرتبط با فرهنگ را نیز متأثر می‌کند. بنابراین، رابطه هنر و جامعه، به رابطه پیچیده، اما زیبایی تبدیل می‌شود، یعنی هنر وظیفه زیباسازی جامعه را برعهده دارد و تغییرات متأثر از هنر بهترین تغییراتی خواهد بود که رخ می‌دهد (Alexandr, 2021: p.53-55). الکساندر بر این باور است که این عمل از طریق خلق معنا رخ می‌دهد، یعنی معنایی که از طریق هنر به جامعه منتقل می‌کند، و مجدد از طریق جامعه وارد هنر می‌شود، مدام در حال تغییر است و امر بازنمایی را نیز خلق و ایجاد می‌کند.

در پژوهش حاضر تلاش می‌شود تا خلق معنا از مفاهیم سه گانه امید، مقاومت و آزادی در نزد دو شاعر کلاسیک و معاصر ایرانی بازنمایی شده و نشان داده شود که این دو شاعر چگونه وضعیت سیاسی-اجتماعی حاکم بر عصر خود را روایت می‌کنند و تلاش دارند تا با ایجاد معنایی خاص که جامعه را به وضعیت مطلوب رهنمون کند، تغییر را در جامعه رقم بزنند.

۳. امید در اندیشه حافظ شیرازی و احمد شاملو

۳-۱. امید در اشعار حافظ

شاید ریچارد رورتی^۱ در اندیشه غربی نخستین فردی بود که میان اندیشیدن (فلسفه) و امید اجتماعی ارتباط برقرار کرد. رورتی برخلاف اسلاف خود بر این باور بود که رسالت فلسفه و اندیشیدن، ارائه فهمی متناظر با صدق نیست، بلکه دانش بایستی ما را در انجام دادن وظیفه‌های عملی مان مدد رساند و جامعه عادلانه‌تر و مردم‌سالارانه‌تری به وجود آورد (Rorty, 1999). بر این مبنا می‌توان در تراث ادبی مان شاهد نشانگان روشنی بر اندیشیدن همراه با ایجاد امید بود. شعر حافظ به گفته خود او ترجمان و الهامی از قرآن است: «هرچه کردم همه از دولت قرآن کردم» (حافظ، ۱۳۷۲: غزل ۳۱۹). امیدبخشی در شعر حافظ نیز متأثر از «لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ» (زم: ۵۳) و «وَلَا تَيَأَسُوا مِنْ رُوحِ اللَّهِ» (یوسف: ۸۷) است (میرعرب و ثنائی، ۱۴۰۰: ص ۲۳۶-۲۳۷). بر این اساس شاید بتوان مهم‌ترین امتیاز شعر حافظ را روح عشق و امیدواری دانست که در دیوان او دیده می‌شود. حافظ تغییر و تحول جامعه را براساس رسالت هنر و هنرمند و نیاز جامعه مورد توجه قرار می‌دهد. ایشان فرایند کامل بازنمایی و بازآرایی جامعه را ابتدا از امیدبخشی آغاز می‌کند و از این جهت است که می‌توان گفت که دستگاه تحلیلی بازنمایی ویکتوریا الکساندر را می‌توان در تحلیل آثار حافظ به کار بست. وقتی که می‌گوید: «مژده ای دل که مسیحا نفسی می‌آید/ که ز انفاس خوشش بوی کسی می‌آید» (حافظ، ۱۳۷۲: غزل ۲۳۴)؛ و یا «یوسف گم‌گشته باز آید به کنعان غم مخور/ کلبه اخزان شود روزی گلستان غم مخور» (همان: غزل ۲۵۵)، در دل خواننده امید و عشق جان می‌گیرد. در دوره حافظ، خفقان حاکم و ستم، همه‌جا را فراگرفته بود. جابجایی حکام با مذاهب مختلف و همچنین دست به دست شدن قدرت و ادبار و اقبال حکام به علم و هنر و عدالت پیشه بودن و یا ظالم بودن

1. Richard Rorty

حکام موضوعی بود که در اشعار حاکم بسیار تجلی دارد (آزند، ۱۳۷۹: ص ۴۶۵-۴۳۷). با این حال، حافظ در آن شرایط نابسامان، از آینده‌ای روشن یاد می‌کند: «نفس باد صبا مشک فشان خواهد شد/ عالم پیر دگر باره جوان خواهد شد» و یا: «دیدم به خواب دوش که ماهی بر آمدی/ کز عکس روی او شب هجران سرآمدی/ تعبیر رفت یار سفر کرده می‌رسد/ ای کاش هرچه زودتر از در، در آمدی» (حافظ، ۱۳۷۲: غزل ۱۶۴). حافظ در این اوضاع، در انتظار منجی آخرالزمان است و امید دارد با ظهور منجی، درد و رنج از جهان رخت برمی‌بندد. او در غزلی می‌گوید: «ای پادشه خوبان، داد از غم تنهایی/ دل بی تو به جان آمد، وقت است که باز آیی» (حافظ، ۱۳۷۲: غزل ۴۹۳). در اشعار حافظ امیر مبارزالدین نمونه پادشاه ستمگر است و از این رو کور شدن امیر مبارزالدین و روی کار آمدن پسرش شاه شجاع (اقبال آشتیانی، ۱۳۸۴: ص ۴۲۶) را به فال نیک می‌گیرد و چنین می‌سراید: «روز هجران و شب فرقت یار آخر شد/ زدم این فال و گذشت اختر و کار آخر شد/ آن همه ناز و تنعم که خزان می‌فرمود/ عاقبت در قدم باد بهار آخر شد» (حافظ، ۱۳۷۲، غزل ۱۶۶). به بیان دیگر، حافظ هم تغییر و تحول سیاسی را ناشی از تغییر نظام سیاسی و حاکم می‌داند و هم باور به منجی آخرالزمان و دعا برای ظهور او را بخشی از فرایند تحول اجتماعی و یا دست‌کم تحمل و صبر اجتماعی برای برون‌رفت از وضعیت بحرانی بازنمایی می‌کند.

۳-۲. امید در اشعار شاملو

نکته کلیدی در شعر شاملو را می‌توان تلاش برای بازنمایی آرمان در جامعه دانست. آرمان‌خواهی در شعر شاملو فرایندی از حرکت به امید و رهایی و کامیابی و سعادت را حتی در سخت‌ترین شرایط رهنمون می‌شود. شاملو ابتدا شورش علیه ظلم و بیداد را رهبری می‌کند، سپس نقاط زیبا و عطف را نشان می‌دهد تا جوانه‌های امید نخشکد. پوچ‌اندیشی را مخالف زیست و سعادت انسانی می‌داند و با نفی آن مخاطب خود را به تلاشی بی‌وقفه دعوت می‌کند. در شعر آرمان‌خواهانه شاملو، در جایی انسان دلیرانه به قلب ظلم می‌تازد و در جایی از زندگی و انسان‌های دیگر دل‌سرد می‌شود؛ اما در این نومی‌های گذرا، هرگز امید خود را از دست نمی‌دهد؛ چرا که انسان بی‌امید، دیگر انسان نیست. نومی‌ی و تردید برای شاملو گذرگاه است، نه انتهای راه. پس، برای زهر هراس و یأس به جستجوی پادزهری برمی‌آید. جستجو و یافتن یقین البته جانفرساست؛ با این همه شاعر در تلاش خود به جایی می‌رسد که ... انسان را به جایگاه واقعی او هدایت کند (دستغیب، ۱۳۸۵: ص ۷۰) «نه هرگز شب را باور نکردم/ چرا که/ در فراسوهای دهلیزش/ به امید دریچه‌ای/ دل بسته بودم (شاملو، ۱۳۸۰ الف: ص ۴۴۴). در شعر شاملو بازنمایی واژه رهایی در کانون

توجه قرار دارد. شاملو با وجود تمامی رنج و سختی، هیچ‌گاه امید به رهایی را از دست نمی‌دهد: «پر پرواز ندارم اما/ دلی دارم و حسرت درناها ... خوشا رها کردن و رفتن ... خوشا پرکشیدن، خوشا رهایی/ خوشا اگر نه رها زیستن، مردن به رهایی» (همان: ص ۵۴۵). این رهایی از دریچه انسان رخ می‌دهد و از همین روست که شعر شاملو ماهیتی انسان‌باورانه دارد. شعر شاملو تصویری واقعی از احساسات انسان را بازنمایی می‌کند. سرسختانه در برابر بیداد اعتراض کرده و دیگران را نیز تحریک می‌کند، و با وجود تمام تلاش‌ها، نومید می‌شود و نومیدی هم چون شکی عمیق در جانش می‌پیچد: «در مرز نگاه من/ از هر سو/ دیوارها بلند/ دیوارها/ چون نومیدی/ بلند است/ آیا درون هر دیوار/ سعادت هست؟/ و سعادت‌مندی/ و حسادت؟/ که چشم‌اندازها/ از این‌گونه/ مشبک است/ و دیوارها و نگاه/ در دوردست‌های نومیدی/ دیدار می‌کنند/ و آسمان زندانی است/ از بلور؟» (همان: ص ۵۹) به بیان دیگر، با وجود تمام دیوارها، در درون او ایمانی است خدشه‌ناپذیر به امید: «روزی ما دوباره کبوترهایمان را پیدا خواهیم کرد/ و مهربانی دست زیبایی را خواهد گرفت، روزی که کم‌ترین سرود/ بوسه است/ و هر انسان/ برای هر انسان/ برادری است/ روزی که دیگر درهای خانه‌شان را نمی‌بندند/ قفل افسانه‌ای است/ و قلب برای زندگی بس است ... (همان: ص ۲۰۷).

هرچند که می‌توان این شعر را اینگونه تفسیر کرد که شاعر آرزویی دست‌نا یافتنی را توصیف می‌کند، اما شیوه این توصیف و لحن و زبان شعر، باوری راستین، استوار و عمیق را در جان شاعر نشان می‌دهد، هرچند که شاعر رسیدن به آن روز را در طول عمر خویش باور ندارد، اما آن‌قدر مصمم و باورمند است که حتی پس از مرگ نیز به انتظار چنین روزی می‌نشیند: «و من آن روز را انتظار می‌کشم/ حتی روزی/ که دیگر/ نباشم (همان: ص ۲۰۸).

شاعر بدین‌گونه باور خویش را به امید و امیدواری، ابدی و مانا می‌کند و همه چیز را با مرگ پایان یافته نمی‌بیند. این حرف شاعری است که دیری با دردمندی زیسته است، اما قلبش امیدوارانه می‌تپد. پوچی و بیهودگی وجود انسان در جهان نیز از دیگر مواردی است که موجب سرگشتگی و نابسامانی انسان معاصر است. شاملو در قطعه شعر زیر، اوج آشفته‌گی حاصل از پوچ و عبث بودن را به تصویر می‌کشد. اندیشه‌ای که از دیرباز، باورها و اعتقادات بشر را به چالش کشیده و او را در رنج و دردی جان‌فرسا فروبرده است: «در چار راه‌ها خبری نیست/ یک عده می‌روند/ یک عده خسته بازمی‌آیند/ و انسان که کهنه رند خدایی است بی‌گمان/ بی‌شوق و بی‌امید/ برای دو قرص نان/ کاپوت می‌فروشد در معبر زمان» (شاملو، ۱۳۸۲: ص ۴۲۷).

نقطه اوج شعر شاملو جایی است که امید بهبودی و پیروزی هویدا می‌شود. در این نقطه، شعر شاملو سرشار از شور و هیجان و شادی است و این لحظه‌های شادی و امید، که متأسفانه اندک و انگشت‌شمار است، بعضی از زیباترین شعرهای شاملو را به وجود آورده است. در این لحظه در رگ‌های شعر شاملو شور و شوقی چنان جنون‌آسا موج می‌زند که خاموشی و افسردگی و یأس را نیز به نعره و فریاد و رقص و پایکوبی وامی‌دارد: «شکوهی در جانم تنوره می‌کشد/ گویی از پاک‌ترین هوای کوهستانی/ لبالب/ قدحی درکشیده‌ام/ در فرصت میان ستاره‌ها/ شلنگ انداز/ رقص می‌کنم/ دیوانه/ به تماشای من بیا!». از نظر مالدینوفسکی امید یک واکنش فیزیولوژیکی بدن انسان است که در مواقع لزوم مثل نوشیدن آب و احساس ترس بر جسم و روح انسان تاثیر می‌گذارد (پورنامداریان، ۱۳۸۱: ۱۱۴-۱۱۳).

۴. مبارزه در اشعار حافظ شیرازی و احمد شاملو

مبارزه یا مقاومت را می‌توان یکی از نشانه‌های بارز شعر پارسی دانست. معنای غالب در واژه مقاومت، ایستادگی و مقاومت کردن در برابر چیزی است که توازن و تعادل را برهم زده، خواه این عامل درونی باشد، مانند امیال نفسانی یا بیرونی، مانند بیماری یا تجاوز و اشغال‌گری (میرقادر و کیانی، ۱۳۹۱: ص ۷۰). در اشعار حافظ هر دو منظور لحاظ شده و شعر شاملو بیشتر ناظر به امر بیرونی و تجاوزگری و ظلم سیاسی- اجتماعی است. در این بخش تلاش می‌شود نگاه دو شاعر به مقوله مبارزه و مقاومت تفسیر و تحلیل شود.

۴-۱. مبارزه از نگاه حافظ

بازنمایی مفهوم مبارزه و یا مقاومت در شعر حافظ عرصه‌ای است که کم‌تر بدان پرداخته شده است. توجه به این بعد از ادبیات و آثار هنری، نیاز مبرم جوامعی است که درگیر بحران‌های مختلف می‌باشند. حافظ پیوسته در حال نفی و اعتراض به انحرافات است که در جامعه خود مشاهده می‌کند. او نسبت به اغلب انحراف‌های موجود در جامعه اعم از اخلاقی، اجتماعی، سیاسی، دینی، تربیتی، فکری و... معترض است. اما آنچه بیش از همه در شعر او به عنوان اعتراض نمایان بوده، انحراف‌هایی است در حوزه‌های اخلاقی، تصوف و عرفان، که رکن اساسی ادبیات آن روزگار است، مشاهده می‌شود. پس از برجیدگی نفوذ خلافت بغداد در ایران، آثار تعصب‌های دینی همچنان در ایران استوار ماند. قتل و غارت و آشفتنگی در ایران حکم‌فرما بود. حکومت‌های ضعیف یکی پس از دیگری در ایران ظهور یافت و بر نابسامانی اوضاع سیاسی کشور می‌افزود. سرزمین فارس که به واسطه درایت اتابکان سلغری از خطر نابودی حمله مغول در

امان ماند و مأمنی برای اندیشمندان و هنروران و فاضلان زمان بود، پس از چندی در اثر بی‌لیاقتی خلفای اتابکان فارس گرفتار آشفتگی و بیدادگری شد. در دوران حکومت آل مظفر، در شیراز فقر عمومی حاکم شد، انحطاط فرهنگی و اجتماعی متعاقب آن پدیدار گردید و دردهای مردمی فزونی یافت و بیدادگری‌های گاه و بیگاه اوضاع را بدتر می‌کرد. در این میان آزادگان جز خون دل خوردن کاری نمی‌توانستند کرد.

خواجه حافظ در چنین اوضاعی در شیراز چشم به جهان می‌گشاید و پس از طی مراحل علم و درایت، مردم زمانه خود را دردمند می‌بیند، امن و آسایش را اندک می‌بیند، لشکر ظلم و تیره‌ورزی و بدبختی را حاکم زمانه می‌بیند و دل خویش را چونان آزاده‌ای دردمند می‌یابد و هنر شاعرانه خود را تسلائی خاطر خویش می‌یابد و در این راهگاه حوادث زمانه را بهانه شعر خویش می‌کند و می‌سراید: «ز تندباد حوادث نمی‌توان دیدن/ در این چمن که گلی بوده است یاسمنی/ بین در آینه جام نقش بندی غیب/ که کس به یاد ندارد چنین عجب زمنی/ از این سموم که بر طرف بوستان بگذشت/ عجب که بوی گلی هست و رنگ نسترنی/ به صبر کوش تو ای دل که حق رها نکند/ چنین عزیز نگینی به دست اهرمینی» (حافظ، ۱۳۷۲: ص ۲۲).

حافظ منتقد سازوکارهای اجتماعی عصر خود بوده و حتی پای از دایره اصلاح‌طلبی مسالمت‌آمیز بیرون گذاشته و در قالب انقلابیون بی‌قرار فرورفته و می‌گوید: «عقاب جور گشاده ست بال بر همه شهر/ کمان گوشه‌نشینی و تیر آهی نیست» (همان: ص ۱۲۵). حافظ در شعر خود انسانی را توصیف می‌کند که دنباله‌رو جریان فکری، اخلاقی، رفتاری و گفتاری است که در نهایت و غایت خویش به ساختن جامعه آرمانی باید بینجامد. از این‌رو جهان‌بینی خاص حافظ، گفتمانی انسان‌مدار، غایت‌طلب و همسو با منظومه آسمانی را در دیوانش شکل می‌دهد و این‌گونه است که این گفتمان را همواره در بیت‌های مختلف به هیأت‌های گوناگون می‌توان دید: «بیا تا گل برافشانیم و می در ساغر اندازیم/ فلک را سقف بگشایم و می در ساغر اندازیم/ اگر غم لشکر انگیزد که خون عاشقان ریزد/ من و ساقی به هم تازیم و بنیادش براندازیم» (همان: ص ۱۴۳). طرح نویی که حافظ از طریق سه راهکار: گل افشانی، می در ساغر اندازی و سقف فلک شکافی مطرح کرده است، تفکری جز تغییر ساختاری وضع موجود به دنبال ندارد.

تذکر پی‌درپی حافظ به شاهان آدمخوار قرون وسطایی، در خصوص اینکه عدالت پیشه کنند و از ستمکاری پرهیزند، مفهومی جز توجه حافظ به نقد عملکرد حاکمیت استبدادی ندارد: «شاه را به بود از طاعت صد ساله و زهد/ قدر یک ساعته عمری که در او داد کند/ به قدر و چهره هر آن کس که شاه خوبان

شد/ جهان بگیرد اگر دادگستری داند» (همان: ص ۸۳). نکته حیرت‌انگیز اینجاست که حافظ برای مقابله با یورش غارتگران خونریز تیموری، به دنبال تجهیز لشکر و یارکشی نمی‌رود. او برای حل بحران جنگ و خشونت و دفع بلایی که مزاج دهر را تباه کرده است، از فکر حکیمان و رأی برهمنان مدد می‌جوید: «مزاج دهر تبه شد در این بلا حافظ/ کجاست فکر حکیمی و رأی برهمنی» (همان: ص ۲۲۵).

۴-۲. مبارزه از نگاه شاملو

شاملو، شاعری که از انسان معاصر می‌گوید، انسان در شعر او، موجودی والا است که می‌خواهد جهان دیوانه را در دست خود بگیرد و آن را کنترل کند. شعر شاملو محصول جبر عاطفی زیستن در شرایط اجتماعی عصر خویش است. اگر بازتاب این شرایط در شعر او چنین است، که هست، این بازتاب نتیجه تأثیر و تأثر دو عامل انسان و جهان است، که یکی را شیوه زیستن او در شرایط اجتماعی و تاریخی پدید آورده، و دیگری همان شرایط حاکم بر امور است. شرایط و شیوه‌ای که او در ساختن آن نقشی نداشته، اما همواره در تغییر دادن آن کوشیده است. اگر ما انتظار داشته باشیم که او چیزی جز آنچه می‌توانسته، بگوید؛ به صورتی جز آنچه نموده است، بنماید؛ انتظاری است از سر جرمیت و تعصب و ناشی از اشتباه گرفتن شعر با وسیله‌ای هدفمند و تبلیغاتی. هیچ شاعری امروز شعر محض و بدون بسط اجتماعی نمی‌گوید، بلکه بازنمایی جهان پیرامونی را به ظهور می‌رساند.

یکی از عوامل رنج با توجه به دیدگاه انسان معاصر، محرومیت او از حقوق اولیه و طبیعی زندگی خود است. همان‌گونه که بیش از این نیز اشاره شد، بسامد بالایی از اشعار شاملو به این مقوله اختصاص دارد و به تعبیری می‌توان او را وکیل مدافع بشر در برابر نابرابری‌ها، بی‌عدالتی و محرومیت‌های او از دستیابی به حقوق اولیه زندگی دانست. شاملو خود را خویشاوند نزدیک هر انسانی می‌داند که خنجری در آستین پنهان نمی‌کند و لبخندش ترفند تجاوز به حق نان و سایبان دیگران نیست (مجبایی، ۱۳۸۳: ص ۲۴۷). حس همدردی و رقت و شفقت او به اندازه‌ای است که هر چند چون پولاد در رزم و جنگ، سرسخت است، اما با شنیدن صدای مرغی در اقصای شب، اشک رقت از چشمانش سرازیر می‌شود (شاملو، ۱۳۸۲: ص ۱۲۴).

«برادرکِ زرد پوستِ» شاملو در مجموعه شعر «قطع‌نامه» نمادی از حس همدردی شاعر با همه انسان‌های در بند ظلم است. ترنم آواز مغزها که آدولف هیتلر، بر مارهای شانه فاشیسم می‌نهاد و حلوای مرگ برده‌فروشان قرن ما را آماده می‌کرد (همان: ص ۸۰). آزادی و رهایی بشر از زیر یوغ ستم و نابرابری از

دیگر مضمون‌هایی است که در راستای دفاع از حقوق بشر و تقلیل مرارت‌های انسان معاصر در شعر شاملو بروز گسترده‌ای دارد. تولّد در خانواده‌ای نظامی، خفقان و استبداد دوران شاهنشاهی، نابرابری‌ها، به زندان افتادن‌های پی‌درپی و مشاهده اعدام مبارزان راه آزادی، به تقویت این روحیه در وجود شاملو کمک فراوانی نموده است: «تو می‌باید خاموشی بگزینی/ به جز دروغت اگر پیامی نمی‌تواند بود/ اما اگر ت مجال آن هست/ که به آزادی ناله‌ای کنی/ فریادی در افکن/ و جانت را به تمامی/ پشتوانه پرتاب آن کن» (همان: ص ۷۷۰).

وی شاعری پیکارجو بوده و در قیاس با بسیاری از سرایندگان هم‌عصرش، بسیار آگاه و پیشرو است. «زنجیره نگرش و گزینش شاملو چهار دوره از گرایش به انسان را به هم پیوسته است و هریک از این دوره‌ها را به تبع از نوسان‌های زمان و محتوای آن به رنگی و کیفیتی درآورده، اما آنچه در تمام دوره‌ها ثابت مانده است، همان اصل ترکیب نهایی انسان و مبارزه و شاعر و عشق است» (مختاری، ۱۳۷۸: ص ۲۸۶).

در شعر شاملو، انسان موجودی معمولی، محدود و ناتوان نیست. انسانی که شاملو خلق می‌کند، موجودی پیامبرگونه است که هم با استبداد و ستم مبارزه می‌کند و هم رهنمود ایستادگی می‌دهد. انسانی که هم مبارز است و هم عاشق. کسی که از پستی جهان و مردمان آن رنج می‌برد؛ اما چون تعهدی عمیق در جان خود حس می‌کند، از پا نمی‌نشیند و سرسختانه به پیش می‌رود. او انسان را شایسته بهترین‌ها می‌بیند: «بر شانه من کبوتری است که از دهان تو آب می‌خورد/ بر شانه من کبوتری است که گلوی مرا تازه می‌کند/ بر شانه من کبوتری است با وقار و خوب/ که با من از روشنی سخن می‌گوید/ و از انسان که رب التّوع همه خداهاست/ من با انسان در ابدیتی پر ستاره گام می‌زنم» (شاملو، ۱۳۸۰ الف: ص ۲۱۹). شاعر میان عظمت خاص و عام انسانی در نوسان است و کفه خاص را سنگین‌تر می‌کند؛ زیرا اینان را پاسداران اصلی عظمت و هویت انسانی می‌شناسد (مختاری، ۱۳۷۸: ص ۲۹۳).

در شعر شاملو تعهد انسان در برابر جامعه به اوج خود می‌رسد. او در مجموعه «هوای تازه» نشان می‌دهد که شاعری اجتماعی است و شعر خود را در خدمت مردم می‌داند و خود را دوستدار انسان‌ها می‌شناسد. او در این مجموعه شاعر غم‌ها نیست و در میان سختی‌ها و تلخی‌ها، ناامیدی به خود راه نمی‌دهد و در شعری که زندگی است، به شعر شاعران ستاینده معشوقه می‌تازد و خود را همدرد مردم می‌داند و با اسطوره‌سازی، «شن چو» جوان خیالی کره‌ای را به نماد مبارزه با سلطه‌خواهی آمریکا تبدیل می‌کند و از اظهار نظر در باب دکتّر حمیدی شاعر، هیچ ابایی ندارد. شاملو در شعر «برای خون و ماتیک»،

که در نقد مهدی حمیدی و شاعران معشوقه‌بازی چون او سروده شده است، ابتدا می‌گوید: «این بازوان اوست/ با داغ‌های بوسه بسیارها گناهِش/ شور هزار مستی ناسیراب/ مهتاب‌های گرم شراب‌آلود/ آوازهای می‌زده‌ی بی‌رنگ/ با گونه‌های اوست،/ رقص هزار عشوه دردانگیز/ با ساق‌های زنده مرمر تراش او...» (شاملو، ۱۳۷۸: ص ۴). وی پس از توصیف مفصل و پرجزئیات معشوقی خیالی، به نقد این شیوه شعر گفتن برمی‌خیزد و می‌گوید: «بگذار اینچنین بشناسد مرد/ در روزگار ما/ آهنگ و رنگ را/ زیبایی و شکوه و فریبندگی را/ زندگی را/ حال آنکه رنگ را/ در گونه‌های زرد تو می‌باید جوید، برادرم! ... بی‌گمان/ در زخم‌های گرم بخارآلود/ سرخی شکفته‌تر به نظر می‌زند ز سرخی لب‌ها» (همان: ص ۶).

در شعر شاملو، قهرمانان نمادین مبارزه و مقاومت، همگی نمادهای انسانی هستند و حاصل تجربه‌های اجتماعی و انسانی، نمادهای انسانی به سطح تجربه‌ها و عواطف یک فرد یا شهر یا سرزمین یا دوره، مربوط می‌شوند و به تجربه‌های زمین و دغدغه‌های این جهانی و وضعیت انسان زمینی معطوف می‌شوند (فتوحی، ۱۳۸۹: ص ۱۹۶). جای‌جای اشعار شاملو بوی مبارزه و تلاش می‌دهد. مبارزه سیاسی واقعی در جامعه استبدادزده ما همواره خواه‌ناخواه درگیر و بیانگر لحظه ستیز نیز بوده است: «یاران ناشناخته‌ام/ چون اختران سوخته/ چندان به خاک تیره فروریختند سرد/ که گفتی/ دیگر، زمین، همیشه، شبی بی‌ستاره ماند/ آنگاه، من، که بودم/ جغد سکوت لانه تاریک درد خویش/ چنگ زهم گسیخته زه را/ یک‌سو نهادم/ فانوس برگرفته به معبر درآمدم/ گشتم میان کوچه مردم/ این بانگ با لبم شررافشان:/ آهای!/ از پشت شیشه‌ها به خیابان نظر کنید!/ خون را به سنگفرش ببینید! .../ این خون صبحگاه است گویی به سنگفرش/ کاینگونه می‌تپد دل خورشید/ در قطره‌های آن» (همان: ص ۶۸). قهرمان مبارزه چریکی غالباً سخن از ناهمگونی، شکاف و ناسازگاری‌ها می‌گوید. برای او همه چیز در قانون همه یا هیچ، آری یا نه، مرگ یا پیروزی و... خلاصه می‌شود. انعطاف‌ناپذیری و سرسختی که نشان‌دهنده استقامت و آشتی‌ناپذیری است، لازمه چنین اراده و تصمیم و گزینشی است (مختاری، ۱۳۷۸: ص ۴۰۶). «شب با گلوی خونین/ خوانده ست/ دیر گاه/ دریا نشسته سرد/ یک شاخه/ در سیاهی جنگل/ به سوی نور/ فریاد می‌کشد» (همان: ص ۳۲۶).

شاملو عشق به انسان را در عرصه مبارزه سیاسی دریافته است. با توجه به زندگی و مرگ انسان‌های بزرگی که هدف زندگی و مرگشان، آزادی و دادگری و پاسداری از شأن و شرف آدمی بوده است، شعرش را وقف ستایش انسان، به ویژه ستایش نخبگان کرده است (رونق، ۱۳۸۸: ص ۲۸۱). «آه اگر آزادی سرودی می‌خواند/ کوچک/ همچون گلوگاه پرندۀنی/ هیچ کجا دیواری فروریخته برجای نمی‌ماند/ سالیان بسیار

نمی‌بایست/ دریافتن را/ که هر ویرانه نشانی از غیابِ انسانی ست/ که حضورِ انسان/ آبادانی ست» (شاملو، ۱۳۸۳: ص ۷۹۹).

بنابراین، می‌توان گفت که اساس شعر شاملو انسان است. او تصویرگر کوشش انسان در جهت آزادی خواهی، عدالت‌جویی و استقلال‌طلبی است. او شاعر حال و آینده است که از گذشته با شتاب می‌گذرد. متعصب‌ترین شاعر دفاع از آزادی و حقوق انسانی است. شاملو نوسرایی تواناست که در ضمیر ناخودآگاه شعرش اندیشه‌ای جهانی نهفته است...» (رونق، ۱۳۸۸: ص ۳۶۸).

۵. آزادی از دیدگاه حافظ شیرازی و احمد شاملو

آزادی از جمله واژگانی است که در طول تاریخ زبان فارسی دگرگونی معنایی یافته و مفهوم آن با آنچه در علوم اجتماعی و سیاسی امروز متداول و رایج است، فرق دارد. منشاء آزادی هر انسان، جعل الهی بوده و خداوند انسان را آزاد قرار داده و مبدأ زمانی آزادی انسان نیز همان ولادت او از مادرش می‌باشد. بنابراین، آزادی «جعلی» و قراردادی است (جوهری، ۱۴۰۰: ص ۵۷). آزادی در شعر حافظ مترادف با آزادگی بوده و این مفهوم خاستگاه عرفانی و درون خود مفهومی متناقض و پارادوکسیکال دارد. سعدی می‌گوید: «غلام دولت آنم که پایبند یکی ست/ به جانبی متعلق شد از هزار برست» (سعدی، ۱۳۷۲: غزل ۴۰). پایبندی به معشوق و به تعلق به غیر او. انسان آزاد از نظر حافظ هم چنین خصلتی دارد: «غلام همّت آنم که زیر چرخ کبود/ به هرچه رنگ تعلق پذیر و آزاد است» (حافظ، ۱۳۷۲: غزل ۳۷)، «زیر بارند درختان که تعلق دارند/ ای خوشا سرو که از بند غم آزاد آمد» (همان: غزل ۱۷۳)، «سر به آزادگی از خلق بر آدم چون سرو/ گر دهد دست که دامن ز جهان بر چینم» (همان: غزل ۳۵۵)، «روز مرگم نفسی مهلت دیدار بده/ و آنگهم تا به ابد فارغ و آزاد بپر» (همان: غزل ۳۳۶).

از آنجایی که حافظ از دانش عرفانی روزگار خود بهره می‌گیرد؛ آزادی از نگاه او یک نیاز روحی است و کارکردی فردی دارد. انسان حافظ می‌خواهد خود را بسازد و از آلودگی‌ها و دلبستگی‌ها تطهیر کند. حافظ به دنبال رستگاری فردی در جامعه است و از این رو می‌توان گفت که دستگاه انسان‌شناختی او خویشتن‌نگر است و در این دستگاه حافظ رابطه فرد با فرد را در نظر دارد. اما در شعر شاملو آزادی بیشتر کارکرد اجتماعی - سیاسی دارد. آزادی در شعر شاملو محصول انسان‌گرایی (اومانیزم) در دنیای مدرن بوده و یک نیاز اجتماعی است و پس از ساختارهای مدرن حکومتی و سیاسی به عنصر ظهور رسیده است. تفاوت اصلی دو شاعر در این است که حافظ از آزادگی اسطوره می‌سازد، اما شاملو از آزادی اسطوره می‌سازد.

حافظ آزادی را برای رهایی از عصبیت‌های ناهنجار و خشک‌اندیشی جستجو می‌کند، اما شاملو آزادی را برای بیان و بی‌پروایی در مقابل ظلم. او در حسرت آزادی و رسیدن به آن برای مردم می‌سوزد، زیرا شعر از نظر او «شلیکی به سوی رهایی» و حربه‌ای در دست خلق است. اعتقاد شاملو بر این است که با طلوع خورشید آزادی، آبادانی و عدالت برقرار می‌شود. انسان، مجال برخوردار می‌شود. مساوی از حقوق اولیه خود را می‌یابد و این سرآغاز حضور شرافتمندانه او در جامعه و به تبع آن رشد و شکوفایی و آبادانی است. شاملو با حسرتی توأم با امید و آرزو به این مسأله نگاه می‌کند و تحقق رؤیای شیرین خود از آزادی را اینگونه می‌سراید: «آه اگر آزادی سرودی می‌خواند/ کوچک/ همچون گلوگاه پرنده‌ای/ هیچ کجا دیواری فرو ریخته بر جای نمی‌ماند/ سالیان بسیار نمی‌بایست/ دریافتن را/ که هر ویرانه نشانی از غیاب انسانی‌ست/ که حضور انسان/ آبادانی‌ست» (شاملو، ۱۳۸۰: ج ۱، ص ۵۲۳).

شاملو آزادی را این‌گونه تعریف می‌کند: «آزادی از نظر من یعنی قبل از هر چیز عروج انسان از طریق رها شدن از خرافات. آزادی هدف والایی است که برای آن می‌جنگیم و به دستش می‌آوریم. یقین داشته باشید» (دیانوش، ۱۳۸۵: ص ۵۲). شاملو به نیاز تاریخی آزادی نیز اشاره‌ای دارد و بر این باور است که: «تا آنجا که تاریخ به یاد دارد، همیشه مسأله به صورت فراچنگ آوردن آزادی و شایستگی‌های انسانی مطرح بوده است، نه به این صورت که چگونه می‌توان آزادی را از دست داد و چیز مطبوع و دل‌انگیزی مثل کنترل فرهنگ و کنترل اعمال و افعال را جایگزین آن کرد» (همان: ص ۶۲). آزادی در اشعار شاملو تبلوری شاعرانه و سمبلیک می‌یابد، او در شعری با عنوان «طرح»، آزادی را به مثابه حرکت گیاه به سوی نور خورشید می‌داند و انسان محروم از آزادی را طالب خورشید معرفی می‌کند. در این شعر ژرفایی از معنی نهفته است. شب نماد ظلمت، تاریکی و ستم است. کهنگی این ظلم و دیرینگی آن همانند خواننده‌ای است که از فرط خواندن گلویش به خون نشسته و حنجره‌اش زخمی شده است. در عین حال، گلوی خونین نمادی برای مبارزان راه آزادی و شب‌ستیزان است. دریای سرد کنایه از خموشانی است که اندوهگین و ترس‌زده سیاهی ستم را پذیرفته‌اند و دم بر نمی‌آورند. اما از سوی دیگر، شاخه‌ای - تنها - برای رسیدن به نور - که نماد آزادی و آزادی خواهی است - سر برکشیده است. «شب/ با گلوی خونین/ خواننده است دیرگاه/ دریا نشسته سرد/ یک شاخه/ در سیاهی جنگل/ به سوی نور فریاد می‌کشد» (شاملو، ۱۳۸۰: ج ۱، ص ۶۴۳). شاملو، گاه، آزادی را بدون رمز و نماد و بسیار عریان در اشعارش فریاد می‌زند: او سرود آزادی را می‌طلبد، حتی اگر بسیار کوچک باشد؛ چرا که می‌داند فریاد آزادی اعلام حضور انسان است و حضور

انسان (انسان آزاده) مایه آبادانی است: «آه، اگر آزادی سرودی می خواند/ کوچک/ همچون گلوگاه پرنده‌ای/ هیچ کجا دیواری فروریخته بر جای نمی ماند/ سالیان بسیار نمی بایست دریافتن را/ که هر ویرانه نشانی از غیاب انسانی است که حضور انسان آبادانی است» (همان: ص ۹۹۷).

به تصویر کشیدن آزادی و تلاش ابنای بشر برای دست یافتن به آن، جزء آرزوهای ناگفته شاملوست، چرا که با وجود در اختیار داشتن همه الفاظ جهان، مجال و توان به تصویر کشیدن حقیقی آن را نداشته است. شاملو پیوسته در حسرت و ازه‌ای است که انسان آن را نگفته است، به رغم آنکه تمامی الفاظ جهان را در اختیار داشته، اکنون از نقاشی می خواهد که آزادی را تصویر کند. «عصر مرا در منحنی تازیانه به نیشخط رنج/ همسایه مرا بیگانه با امید و خدا/ و حرمت ما را که به دینار و درم برکشیده و فروخته/ تمامی الفاظ جهان را در اختیار داشتیم و آن نگفتیم که به کار آید/ چرا که تنها یک سخن/ یک سخن در میانه نبود: «آزادی»/ ما نگفتیم؛ تو تصویرش کن!» (همان: ص ۷۴۷).

آزادی به مفهوم کلی آن در شعر حافظ، عدم تعلق به هر آنچه آدمی را اسیر و دربند قیود می کند و برای آزاد زیستی آماده می کند، است. با این حال ناگفته پیداست که وجود زیبایی و دوستی و همچنین طبیعت گرایی هم تعلق ایجاد می کند و دل و دین را در گرو می گیرد. «روز مرگم نفسی مهلت دیدار بده/ وانگهم تا به لحد فارغ و آزاد ببر» (حافظ، ۱۳۷۲: غزل ۲۵۰). این شعر حافظ، آرزوی دیدار خدا در آن مستتر است و آزادی را مشروط به مرگ می داند که روح پس از مرگ از قفس درون آزاد می شود. «چنین قفس نه سزای چو من خوش الحانی است/ روم به گلشن رضوان که مرغ آن چمنم». با این تعبیر می توان گفت که آزادی از دیدگاه حافظ مشروط و نسبی بوده و آزادی مطلق برای هیچ انسانی متصور نشده است. «من کی آزاد شوم از غم دل، چون هر دم/ هندوی زلف بتی حلقه کند در گوشم» و یا در این بیت: «سر به آزادگی از خلق بر آرم چون سرو/ گر دهد دست که دامن ز جهان برچینم».

حافظ عقیده دارد که انسان مادامی که زنده است، با تعلق خاطر و دلبستگی همراه است و آن نشأت گرفته از احساس آدمی و جوهره محرک وی به تمنا و خواستن می باشد. پس در نتیجه تعلق به عشق خود نوعی آزادگی است؛ زیرا عشق تعلقات دیگر را تحت الشعاع قرار می دهد: «زیر بارند درختان که تعلق دارند/ ای خوشا سرو که از بند غم آزاد آمد». حافظ سبک بالی و سبک باری را نوعی آزادگی می داند که باعث بریدن از تعلقات می شود و بالعکس بریدن از تعلقات سبکبالی را به وجود می آورد: «از زبان سوسن آزادهام آمد به گوش کاندرا/ این دیر کهن کار سبکباران خوش است». در جایی دیگر حافظ راستی و

درستکاری و صدق در گفتار و عمل را موجب آزادی و آزادگی متصور شده: «طریق صدق بیاموز از آب صافی دل/ به راستی طلب آزادگی، ز سرو چمن». پس، از نگاه وی آزادگی و کسب آزادی برای انسان شروطی دارد که مهم‌ترین آن عدم تعلق به دنیا و مافی‌هاست.

۶. نتیجه‌گیری

در پژوهش حاضر تلاش شد تصویری از جایگاه مفاهیم بنیادین سیاست در نزد دو شاعر معاصر و کلاسیک ایرانی یعنی شاملو و حافظ ارائه شود. سه عنصر امید، مقاومت (مبارزه) و آزادی را شاید بتوان سه مفهوم بنیادین در سیاست دانست. امید کانونی‌ترین عنصر حیات اجتماعی است. وجود این عنصر سبب می‌شود انسان حرکت به سمت آینده مطلوب خود را آغاز نماید. بدون امید به آینده، امکان مبارزه و مقاومت در برابر چالش‌ها و نامالیمات از بین می‌رود و در نهایت هدف غایی و نهایی یعنی آزادی از استکبار و بندها میسر نخواهد شد. در دوران زیست حافظ شیرازی، خفقان حاکم و ستم همه‌جا را فرا گرفته بود و شعر حافظ از این جهت مورد توجه است که روح عشق و امیدواری و نوید به آینده‌ای روشن را به مخاطب خود القاء می‌کند. اوج شعر حافظ در امیدبخشی را می‌توان در انتظار منجی آخرالزمان دانست. رسالت شاعر در نشان دادن نقطه عطف‌های سیاسی است. حافظ در اثر خود به بارقه‌های امیدی که با روی کار آمدن شاه شجاع محقق شده است، اشاره می‌کند. عنصر امید به ویژه امید اجتماعی در اشعار حافظ موج می‌زند. شاملو امیدبخشی و مبارزه را از آرمانخواهی و امید به رهایی آغاز می‌کند. شاملو برخلاف حافظ، خود فعال سیاسی بود و بند و زندان را تجربه کرده بود، یعنی هنگامی که از امید، مقاومت و مبارزه و آزادی سخن به میان می‌آورد، خود در میانه آن است. او مبارزی علیه ظلم است و وجود تمام دیوارها در اطرافش ایمانی خدشه‌ناپذیر و امیدواری به آینده‌ای که ممکن است در زمانی غیر از زمان حیاتش نمایان شود، دل بسته است. او باوری راستین، استوار و عمیق را به مخاطب منتقل می‌کند. باوری که در عمق جان شاعر خانه دارد. شاملو در شعری بدین گونه، باور خویش به امید و امیدواری را ابدی و مانا می‌کند و همه چیز را با مرگ پایان یافته نمی‌بیند. نقطه عطف شعر شاملو آنجاست که اوج آشفستگی حاصل از پوچ و عبث بودن را به تصویر می‌کشد، آنچه که جامعه سیاسی و حیات اجتماعی بسیاری از جوامع درگیر بحران به آن نیاز دارند. بی رسالت بودن انسان، پوچ بودن و فقدان ایده، انسان را به یأس و وضعیت بی‌مقاومتی می‌کشاند. گسترش نیروی مهاجم زمانی تسهیل می‌شود که مستضعف و مظلوم متأثر از احساس پوچی خود دست از مبارزه بردارد. این رویکرد شاملو را وکیل مدافع بشر در برابر نابرابری‌ها، بی‌عدالتی و محرومیت‌های او از

دستیابی به حقوق اولیه زندگی تبدیل می‌کند. نقطه اوج و سیاسی شدن شعر دو شاعر را می‌توان در مقوله آزادی دانست. آنجایی که حافظ آزادی را برای رهایی از عصبیت‌های ناهنجار و خشک‌اندیشی جستجو می‌کند، اما شاملو آزادی را برای بیان و بی‌پروایی در مقابل ظلم می‌خواهد. تقویت ادبیات سیاسی در دوره معاصر با رویکرد امید و مقاومت و با توجه به وضعیت منطقه می‌تواند بسیار راهگشا باشد. انتقال این مفاهیم از طریق شعر به مخاطبانی که در یک گستره گفتمانی قرار دارند نیز می‌بایست مورد اهتمام باشد.

منابع

قرآن کریم.

- اقبال آشتیانی، عباس (۱۳۸۴). *تاریخ مغول*. تهران: امیرکبیر.
- پورنامداریان، تقی (۱۳۸۱). *سفر درمه (تأثلی در شعر احمد شاملو)*. تهران: نگاه، چاپ دوم.
- جواهری، محمدرضا (۱۴۰۰). *آزادی در سیاست متعالیه. سیاست متعالیه، ۹ (۳۳): ص ۴۷-۶۸*.
- حافظ (۱۳۷۲). *دیوان حافظ*. تصحیح سید ابوالقاسم انجوی شیرازی. تهران: سازمان انتشارات جاویدان، چاپ هشتم.
- دانشگاه کمبریج (۱۳۷۹). *تاریخ ایران: دوره تیموریان*. ترجمه یعقوب آژند. تهران: نشر جامی.
- دستغیب، عبدالعلی (۱۳۸۵). *شاعر عشق و سپیده دمان (نقد و تحلیل اشعار شاملو)*. تهران: آمیتیس.
- دیانش، ایلیا (۱۳۸۵). *لالایی با شیبور (گزین گویه‌ها و ناگفته‌های احمد شاملو)*. تهران: انتشارات مروارید، چاپ سوم.
- رونق، محمّدعلی (۱۳۸۸). *شاملوشناسی*. تهران: مازیار.
- سعدی، مصلح‌الدین عبدالله (۱۳۷۲). *کلیات سعدی*. تهران: طلوع.
- شاملو، احمد (۱۳۷۸). *مثل خون در رگ‌های من*. تهران: چشمه، چاپ سوم.
- شاملو، احمد (۱۳۸۰ الف). *حافظ شیرازی به روایت احمد شاملو*. تهران: انتشارات مروارید، چاپ سوم.
- شاملو، احمد (۱۳۸۰ ب). *مجموعه آثار شاملو*. تهران: انتشارات زمانه نگاه، چاپ دوم، دفتر یکم.
- شاملو، احمد (۱۳۸۲). *مجموعه آثار*. تهران: نگاه، چاپ چهارم.
- شاملو، احمد (۱۳۸۳). *مجموعه آثار*. تهران: انتشارات نگاه، چاپ پنجم، دفتر یکم.
- فتوحی، محمود (۱۳۸۹). *بلاغت تصویر*. تهران: سخن، چاپ دوم.
- مجبایی، جواد (۱۳۸۳). *شناخت‌نامه احمد شاملو*. تهران: نشر قطره.
- مختاری، محمّد (۱۳۷۸). *انسان در شعر معاصر*. تهران: توس، چاپ سوم.
- میرعرب، فرح‌الله؛ ثنایی، علی اصغر (۱۴۰۰). *الگوی کارکردی امام علی (ع) برای حراست از جبهه مقاومت. سیاست متعالیه، ۹ (۳۲): ص ۲۳۱-۲۴۸*.
- میرقادری، سید فضل‌الله؛ کیانی، حسین (۱۳۹۱). *بن‌مایه‌های ادبیات مقاومت در قرآن. مطالعات ادبی متون اسلامی، ۱ (۱)*.
- Alexander Victoria, D. (2021). *Sociology of the Arts: Exploring Fine and Popular Forms*. John weilly and sons' ltd publications.
- Rorty, R. (1999). *Philosophy and social hope*. Penguin.
- Spragens, T. (1976). *Understanding Political Theory: An Introduction*. Palgrave-Macmillan.